یادگیری یکی از مفهوم ها و فرآیندهای بنیادی قلمرو تعلیم و تربیت است، به گونه ای که می‌توان گفت هدف تعلیم و تربیت یادگیری است.

یادگیری از آن دسته مفاهیمی است که برسر تعریف واحد از آن، بین نظریه پردازان و محققان، اتفاق نظر وجود ندارد (شانک، 2008) اما آنچه که مسلم است این است که نگرش ها نسبت به یادگیری و راههای اکتساب دانش، در طول زمان تغییر کرده است. زمانی فرض بر این بود که یادگیری فقط در کلاس درس و در زمانهای ثابت اتفاق می افتد، یادگیری فردی است، عوامل حواس پرتی باید حدف شوند و آنچه در کلاس های درس اتفاق می افتد تقریباً از کلاسی به کلاس دیگر و روزی به روزی دیگر یکسان است اما امروزه فرض بر این است که یادگیری همه جا و در هر زمانی اتفاق می افتد، بسیار تحت تاثیر محیط اجتماعی است، توسط باز بودن و محرک ها حمایت می شود و تفاوت در اهداف و روش های تدریس روز به روز و دوره به دوره نیاز به فضاهای متفاوتی دارد و در طراحی فضای یادگیری تمام افراد درگیر باید مشارکت داشته باشند (ون نوت چیم و بیکفورد، 2002).

به عبارتی یادگیری فرآیندی است که در خلا رخ نمی دهد و یادگیری برای اینکه در راستای اهداف خود و متناسب با نیاز یادگیرنده باشد بستر مناسب خود را نیاز دارد. بستر مناسب برای یادگیری را محیط یادگیری می نامیم. محیطی از پیش اندیشیده که یاددهنده آن را به قصد یاددهی و کنترل یادگیری می سازد (رحیمی، 1389).

محیط یادگیری دارای دو بعد فیزیکی و روانشناختی است. محیط یادگیری در بعد روانشناختی از منظر نظریات یادگیری بسیار مورد بررسی قرار گرفته است. اما آنچه که کمتر مورد توجه واقع شده است، بعد فیزیکی محیط یادگیری از این منظر است. ون نوت چیم و بیکفورد (2002) اعتقاد دارند یکی از عواملی که اغلب در فرآیند آموزش و یادگیری نادیده گرفته می شود، تأثیر فضا (یعنی امکانات و امکانات فضاها و ابزارها) بر یادگیری است.

یکی از محیط های یادگیری که قدمت چندصدساله دارد، مدرسه است. ساختمان مدارس به شکل کنونی قدمتی 130 ساله دارد و ساختار آن از عصر صنعتی می آید.

این در حالی است که  نظریات مربوط به آموزش و یادگیری تغییر کرده است اما مدارس به عنوان محیط های یادگیری کماکان در ساختمان هایی که به شیوه سنتی ساخته و اداره می‌شوند تعبیه شده است (نیر،2015، ص 2).

جورج زیمنس، طراح نظریه‌ی یادگیری ارتباط گرایی، در نقد محیط‌های یادگیری می‌گوید: "چرا جامعه ی ما همانند گذشته است؟مدارس، دولت نهادهای مذهبی و رسانه های ما اگرچه پیچیده تر شده اند، اما همان ساختار و شکل کلی خود را حفظ کرده اند" (دانش و یادگیری زیمنس، 2015، ص 12). مدارس و دانشگاه‌های ما خود را به مثابه ظرفی می‌پندارند که در قالب آن‌ها دانش توزیع می‌شود. اما این سازمان‌ها به دلیل اینکه برای مدیریت فرآورده‌ها طراحی شده‌اند و نه فرآیندها، قادر نیستند در برابر فشارها و تغییرات دائمی عملکرد مناسبی داشته باشند. (زیمنس، 2015)

این موضوع به نوبه خود با اهداف یادگیری مدارس در تضاد است.  تقریباً تمام  مدارس ما به شیوه سلول ها و زنگ ها طراحی شده اند. دانش آموزان در این سلول ها که کلاس درس نامیده می شود حضور پیدا می کنند تا زنگ به صدا در آید، سپس آنها به سلول دیگری میروند. (نیر، 2015، ص 2)

وینستون چرچیل زمانی می گفت "ما ساختمان‌های خود را شکل می‌دهیم و در گام بعدی این ساختمان‌ها هستند که به ما شکل می‌دهند". این جمله، این حقیقت را بازگو می‌کند که ساختمان‌ها می‌توانند تمایلات و تفکرات افراد طراحشان را به ما منتقل کنند و دیدگاه و انگیزه‌های افرادی که در آنجا زندگی می‌کنند را شکل دهند. این جمله بیش از همه در مواجهه با ساختمان مدارس واضح و مشخص است. ساختمان‌هایی که بر اساس دیدگاه صنعتی ساخته شده اند و تفکرات سازندگان آن‌ها که انسان را در خدمت صنعت و برای آموزش کارگری در تولید انبوه می‌دیدند نشان می دهند. ساختمان‌های به شیوه‌ی سلول‌ها و زنگ‌ها کاملا متناسب با همین نگرش است (نیر،2015).

باتوجه به آنچه گفته شد، مهم است که آگاه باشیم ساختمان‌هایی که به عنوان محیط یادگیری استفاده می‌کنیم سال‌های سال روند آموزش و یادگیری را شکل می‌دهند.در حالیکه ما در مدارس قرار است دانش‌آموزان را برای دنیای آینده تربیت کنیم، دنیایی که شاید هیچ شباهتی به دنیای امروزی نباشد. پس در این جهان پویا و در حال تغییر باید به مولفه‌هایی توجه کنیم که هم‌پای جهان در حال تغییرند، مولفه هایی در ارتباط با مفهوم یادگیری و نظریات یادگیری؛ و اگر قرار باشد محیطی را برای یادگیری طراحی کنیم باید به نظریات قوی یادگیری مراجعه کنیم. (نیر،2015)

به عبارت دیگر، هر بحثی از یادگیری در زمینه فضاهای یادگیری باید به نظریه های یادگیری که مفاهیم بر اساس آنها تعریف و عملیاتی می شوند نیز اشاره کند. نظریه های یادگیری فعلی مانند نظریه اجتماعی-فرهنگی یادگیری (به عنوان مثال، ویگوتسکی، 1978)، شناخت موقعیتی (مثلاً، براون و همکاران، 1989)، و یادگیری موقعیتی (مثلاً، لاو و ونگر، 1991) و نظریه‌ی جدید ارتباط‌گرایی (زیمنس،2015) می توانند راهنمایی های صریحی را برای طراحان ارائه دهند (میشل و همکاران، 2015).

از متخصصان یادگیری، میتوان مدیر آموزشی مدرسه را نام برد. وظیفه ی یک مدیر آموزشی تدبیر فرآیند یاددهی-یادگیری از طریق مداخله در فضای یادگیری و میدان های کوچک و بزرگ آموزشی است (آهنچیان، 1398). نظریات مربوط به آموزش و یادگیری از عناصر شکل دهنده‌ی مدیریت آموزشی هستند. شاید بتوان گفت مدیر آموزشی به عنوان طراح فضای آموزشی، مهم ترین نقش را در تعامل بین محیط یادگیری و نظریات یادگیری ایفا میکند. با چنین نگرشی مدیر آموزشی باید نسبت به نظریات یادگیری تسلط داشته باشد و بتواند با استفاده از تمام پتانسیل‌های موجود، محیط یادگیری را محیطی غنی به لحاظ تربیتی در راستای اهداف یادگیری طراحی کند.

لذا این پژوهش در نظر دارد با بررسی مولفه های محیط یادگیری از منظر نظریات یادگیری به ارائه‌ی مدلی مطلوب از محیط یادگیری پرداخته و در نهایت مولفه‌هایی را در مدیریت آموزشی شناسائی کند که به طراحی و ساخت فضای مطلوب بیانجامد.

اهمیت و ضرورت

بنابراین برخی مدارس، برای اینکه مهارت‌های موردنیاز زندگی واقعی را به دانش‌آموزان آموزش دهند به واردکردن آموزش غیررسمی روی آورده‌اند و این آموزش‌ها در ساختار رسمی تعلیم و تربیت جایگاهی ندارد.